

اتاق‌های بازیکنان را قطع می‌کرد. هیچ‌وقت این‌ حرف رایکوف را فراموش نمی‌کنم که می‌گفت «برای قهرمان شدن، تنها فوتبال خوب بازی کردن مطرح نیست. فوتبال خوب مثل دختری زیباست که شوهری بد ترکیب پیدا می‌کند.» رایکوف بعد از آنکه تاج را تاج سر همگان کرد سر از سپاهان اصفهان درآورد. آن روزها پشم و پیل‌اش چنان ریخته بود که با قرارداد نحیفی به نصف جهان رفت. او در دی ماه سال ۱۳۵۵ با حقوق فیکس ماهانه ۱۵ هزار تومن و ده هزارتومان فوق‌العاده بابت غذا و ایاب و ذهاب و هزینه هتل، کوچینگ سپاهان را در دست گرفت. چیزی معادل تقریبی شش هزار دلار در ماه! او زمانی برای مربیگری تیم ملی جوانان به تهران آمده بود که ستاره‌های فوتبال پول کفش و لباس‌شان را از جیب خود می‌دادند و پیراهن‌شان را خود می‌شستند و حیاط باشگاه را خود جارو می‌کردند. من هرگز این داستان جنایی از صفحه حوادث روزنامه اطلاعات ۱۳ شهریور ۱۳۵۵ را از یاد نمی‌برم که روزنامه‌ها در خبری هولناک نوشته بودند «فوتبالیستی که با قطع مستمری، به دزدی می‌رفت به یک سال زندان محکوم شد.» داستان از این قرار بود که «یک استعداد فوق‌العاده آبادانی که در تیم‌های تهران فوتبال بازی می‌کرد و زندگی‌اش را تا ۲۴ سالگی فقط از راه فوتبال گذرانده بود ناگهان با قطع مستمری‌اش از طرف باشگاه، چون هیچ کاری بلد نبود پس به دزدی روی آورد و در شعبه نهم دادگاه جنحه به یک سال حبس جنحه‌ای محکوم شد. او در دادگاه خاطرنشان کرد که چون هیچ کار دیگری غیر از فوتبال یاد نگرفته بودم ناچار به دزدی مبادرت کردم!» سال‌ها طول کشید تا بازیکنان، مربیان را از اریکه قدرت تجاری پایین بکشند و خود بر جایگاه ایشان تکیه بزنند.

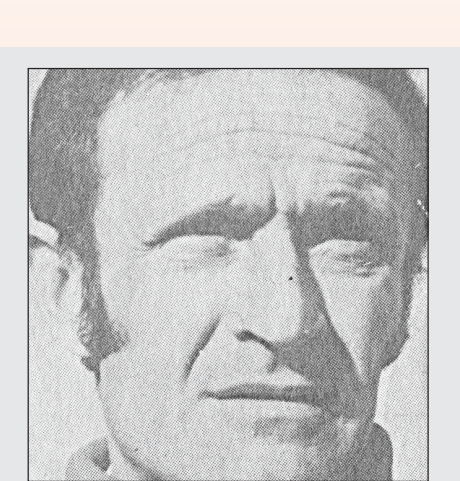
۱۱
در میان مربیان فرنگی ما مربیانی را داشتیم که برای هدایت تیم ملی آمدند اما سر از باشگاه‌ها درآوردند. در تیم ملی ناموفق بوده و در کلوب‌ها نتایج درخشانی بجا گذاشتند. نمونه‌اش مستر رایکوف که ما هرچه در تیم‌های ملی جوانان درباره نتایجش آخ‌ آخر کردیم به خاطر «نسل‌سازی‌اش در باشگاه تاج» تک‌ریمش کردیم. کارکرد او در تیم ملی جوانان ایران چنان وخیم بود که فقط می‌شد در قبالش چشم نازک کرد که چرا پیر و پاتال‌ها را چپاند در تیم ملی جوانان و برد به مسابقات آسیایی و حق جوان‌های واقعی را تباه کرد؟

۱۰
بعد از رایکوف، ایگور نتوی روس آمد و با وجود دریافت ۸۰ هزار تومان برای حضور کمتر از یکساله‌اش هیچ انگوری از تاکستانش نچیدیم (۱۹۷۰ تا ۷۱). او حتی یک دانه پیروزی هم کسب نکرد که دل‌مان را خوش کند به کمالاتش. بار اول در مهر ۴۹ به مدت دو ماه و بار دوم در شهریور ۵۰ چند ماه در تهران ماند و دست از پا درازتر برگشت اما از آن بدتر اینکه در زمان حضورش بعضی از بازیکنان گاهی در مقابل او چنان سلیطه و وقیح نشان می‌دادند که حتی در رختکنی را به روی ستاره سابق اسپارِتاک مسکو می‌بستند و می‌خندیدند. مردی که ماهیانه ۶۰۰ دلار به جیب می‌زد و نیز ۲ هزار تومان به عنوان هزینه اقامت ماهانه دریافت می‌کرد.

او بار اول حضورش در ایران در تمرینات تیم ملی اعزامی به بازی‌های آسیایی بانکوک در ورزشگاه داویده یک طناب به دستش گرفته بود و بچه‌ها را از روی آن می‌پراند. بانکوکی که حکم قتلش را امضا کرد و نتوانستیم از گروه خود صعود کنیم. بچه‌ها بعد از بازگشت از بانکوک داستان‌ها درباره مسمومیت غذایی خود ساختند تا باخت را توجیه کنند اما هیچ بهانه‌ای برای دیپورت نتو لازم نبود. با این همه در همان شرایط نیز که از چشم‌ها افتاده بود پرسپولیسی‌ها گوشه چشمی بهش انداخته بودند تا به تورش بپیندازند. اگر می‌خواهید میزان دلخوری او از تحویل گرفته نشدن توسط ایرانی‌ها را دریابید باید به روز جمعه ۲۸ آبان ۵۰ بازگردید که تیم منتخب ایران به مصاف باشگاه بن سون سون برزیل رفته و در حضور ۲۰ هزار تماشاگر امجدیه نشین صفر-صفر کرد. کیهان ورزشی تیتِر گزارش بازی را به نتو اختصاص داده و فریاد کشیده بود: «چرا نتو به بازی گرفته نمی‌شود.» و در ادامه زیرتیتِر زده بود «کاپیتان سابق تیم ملی شوروی به ایران آمده تا تیم ملی را تربیت کند نه اینکه اصلاً از بازی خبر نداشته باشد!» چهار روز قبل از این بازی بین‌المللی تماشاگران چنان بلایی سر همایون بهزادی و علی جباری آورده بودند که آنها از فوتبال سیر شده و در رسانه‌ها گریسته بودند اما حالا در حاشیه بازی با تیم برزیلی تمامی تماشاگران با شاخه گل از همایون و علی استقبال کرده بودند. کیهان ورزشی نوشته بود آیا این همان تماشاگران پر از حساس و دوست داشتنی بودند که در آن روز دوشنبه آن شعله‌ها را دامن زدند؟ تازه قرار بود دو هفته بعد از بازی با بن سون سون، تیم ملی ایران دیدارهای مقدماتی المپیک ۱۹۷۲ مونیخ را استارت بزنند و به مصاف کویت برود. بن

سون سون که در دیدار اول به پرسپولیس باخته بود حالا با کسب این تساوی، چشم رسانه‌های ایران ترسیده بود که تیم ملی‌ای که با این تیم ضعیف برزیلی مساوی کند آیا کویت را نادیده انگاشته است؟ روز بازی با بن سون سون تیم منتخب تهران همان تیم ملی بود که راه دروازه را نمی‌شناخت. انگار نتو خود بازی را پیچانده بود که کیهان ورزشی نوشت: «شنیده‌ایم که نتو مریض است یا خود را به مریضی زده است. به هر حال او در تمرینات تیم ملی چندین جلسه است که حضور پیدا نکرده است و دیروز نیز پیدایش نبود. دهداری و رنجبر مستقیماً تیم را رهبری می‌کنند و آن اختلاف سلیقه و دوپارچگی که بین مربی و سرپرست بود از بین رفته است. باید در این مدت کوتاه خوب کار کرد و به همبستگی رسید.» اما کدام همبستگی؟ تمام تلاش مربیان صابون پز ایرانی این بود که زیر پای ستاره روس را لیز کنند که او زمین بخورد و برود. که قبل از اتمام موعد قراردادش رفت. مردی که خود در جوانی در معیت باشین افسانه‌ای در بهترین تیم ملی تاریخ شوروی بازی کرده و قهرمان المپیک ملبورن ۱۹۵۶ شده بود بعد از خروج از ایران دو سال بیکاری کشید و از سال ۱۹۷۳ تا ۷۹ در اسپارک مسکو که جوانی‌اش را آنجا تباه کرده بود و نیز نتفجی بادکوبه مربیگری کرد و بیست سال بعد از آخرین نیمکت‌نشینی‌اش در حالی که مبتلا به آلزامیر شده و نامهربانی ایرانی‌ها را فراموش کرده بود دراز به دراز افتاد و تمام کرد (۱۹۹۹). گورستان واگنکوف مسکو وفادارتر از ما بود که بهترین مدافع تاریخ فوتبال روسیه را در آغوش گرفت.

در سال‌های ابتدایی دهه ۵۰ شازده دیگری به نام دنی مک‌کلانی از طریق سفارش خاص رؤسای فیفا به تهران آمد که از ژانویه ۷۴ تا سپتامبر ۷۴ با



۱۱

هدایت تیم ملی در دو بازی، یک برد به دست آورد که ناکام از دنیا نرود. این مرد اسکاتلندی که در سال ۵۲ برای کمک به محمود آقا بیانی و صعود تیم ملی به جام جهانی ۱۹۷۴ به ایران آمده بود دست از پا درازتر برگشت. مک‌لنان ۴۴ ساله که از طریق «سراستنلی راس» رئیس وقت فیفا به فدراسیون ما سفارش شده بود در طول حضورش در پایتخت، فقط یک حرف حسابی زد که در تاریخ ماند. آن‌هم به کیهان ورزشی مه‌رم‌ها ۱۳۵۲ گفت: «یک مربی خوب هرگز پرحرفی نمی‌کند.» او اما نمی‌دانست که کم‌حرف‌ها در فوتبال ایرانی ضربه پذیرترند. او وقتی به تهران رسید که ۴۴ ساله بود و وظیفه‌اش تعلیم مربی و سخنرانی در اتحادیه فوتبال اسکاتلند بود. مک‌لنان که با حمایت «سراستنلی راس» رئیس وقت فیفا سابقه هفت سال عضویت کمیته مربیان

فدراسیون جهانی فوتبال را در کارنامه داشت به سفارش‌های آقای راس در تهران استخدام شد. مردی دارای یک همسر و دو دختر که بعد از چندماه تنهایی در ولایت غربیت، خانواده‌اش نیز به او در تهران پیوستند. داستان حضور «یکی یک کاره»ی مک‌لنان در کنار تیم ملی ایران چنان غیرمترقبه بود که هرکس دنبال رزومه‌ای درخشان از او گشت دست از پا درازتر برگشت. نهایتش این را فهمیدیم که مک از ۱۷ سالگی در تیم‌هایی چون «گلاسکو رنجرز، دوندی و ایست فایف» بازی کرده و ۱۴ سال در سطح اول فوتبال اسکاتلند دوام آورده است. بعد از آویختن کفش‌ها در جایگاه مدیر تیم استرلینگ آلبیون، قهرمان دسته دوم فوتبال اسکاتلند شده بود (۱۹۶۱). نهایتش اینکه در تیم‌های گمنامی چون فیلپین، جزیره موریس، رودزیا کار یللی تللی کرده بود که هیچ کدام‌شان محلی از اعراب نداشتند. اولین کار مک‌لنان در هدایت تیم‌های ملی، از ۱۹۶۳ تا ۶۴ در اتحادیه فوتبال فیلپین رخ داد و از ۶۵ تا ۶۸ در اتحادیه ورزش‌های جزیره موریس حضور داشت که تیم او در مجموع ۴ مسابقه داد. مک‌لنان به عنوان سرمربی پیش از ورود به ایران سه سال در اتحادیه فوتبال رودزیا حضور داشت و از هفت بازی بین‌المللی، فقط یک باخت داده بود اما درخشان‌ترین نتیجه‌اش در مقدماتی جام جهانی ۱۹۷۰ رخ داده بود که طی سه بازی درخشان با تیم استرالیا، بعد از دو مساوی صفر-صفر و ۱-۱ بکش بکش در بازی‌های رفت و برگشت، در نهایت با یک باخت ۱-۳ در بازی سوم که به وقت اضافی کشیده شده بود مغلوب شده و از صعود باز مانده بود.

جمله قصار مک‌لنان درباره اینکه «یک مربی خوب هرگز پرحرفی نمی‌کند» به کیهان ورزشی شماره مه‌رم‌ها ۱۳۵۲ اعلام شده بود و منظورش متوجه مربی پرحرف کوچ تیم استرالیا-رازیچ- بود که در رسانه‌های بین‌المللی اعلام کرده بود اطلاعات تیم ایران را از یکی از مربیان هموطنش در ایران گرفته و با همان شناخت، ایران را ۳-صفر شکست داده و مانع حضورش در جام جهانی ۱۹۷۴ شده است. مک‌لنان درباره رازیچ گفته بود «یک مربی خوب هرگز پرحرفی نمی‌کند. ما همانقدر که از تیم استرالیا می‌دانستیم آنها هم درباره ما می‌دانستند. آیا شما دهان ما را نسبت به آنها باز دیدید؟ تمام حرف‌های رازیچ درباره مأموریت‌های جاسوسی و پیشنهاد ایران به استخدام او با دو برابر حقوق استرالیا، نطق مستمسکی بود برای عزیزتر کردن خود در برابر مقامات استرالیایی.»

این بخشی از گفت‌وگوهای نادر او در نشریات ایرانی بود که زیاد تحویلش نمی‌گرفتند. هوشنگ نمازی خبرنگار کیهان ورزشی در اروپا در مهر ماه سال ۵۲ بعد از مصاحبه با لنان نوشت: دانی مک‌لنان مربی اسکاتلندی تیم ملی فوتبال ایران در مصاحبه‌ای طرح‌های آینده فوتبال ایران را بعد از باخت به تیم استرالیا (در مرداد ماه گذشته) و ناکامی در رسیدن به مرحله نهایی جام جهانی ۱۹۷۴ چنین خلاصه کرد: «فوتبال ایران تلاش خود را باید بر این نکته متمرکز کند که قدرتی جهانی در این ورزش شود نه اینکه به قدرت برتر بودن در فوتبال آسیا خود را محدود کند. اکنون فوتبال ایران باید نگاهی به ماواری بازی‌های آسیایی بیفکند و دیدگاهش را بر حضور در المپیک ۱۹۷۶ و جام جهانی ۷۸ قرار دهد. من بر این عقیده مضر هستم که تیم ملی محتاج تجربه‌اندوزی در زمین بیگانه و دور از وطن است به ویژه در برابر حریفان اروپایی.» (جالب اینکه فوتبال ایران به این دو رویداد ویژه صعود کرد و رویای مک‌لنان در غیاب او درست از آب درآمد!)

کیهان ورزشی همچنین درباره مک نوشته بود: «به عنوان اولین قدم در جهت خلق فوتبالی در سطح جهانی، مک لنان هفته گذشته تهران را به مقصد مشهد ترک کرد تا با

تماشای بازی‌های جوانان کشور نیروهای جوان ناشناخته را برای تیم ملی کشف کند. او همچنین با مقامات باشگاه‌ها در استان‌ها تماس خواهد گرفت تا اطلاعات دست‌اولی از روش تمرین‌های تیم‌های استان‌ها به دست آورد و با چند تیم نیز شخصاً کار کند. مک‌لنان می‌گوید «فوتبال بایستی در دسترس هر پسر بچه‌ای در هر کجای این کشور قرار گیرد و بازیکنان بااستعداد از دور افتاده‌ترین دهات نیز باید فرصت راه یافتن به تیم ملی را پیدا کنند.»

آن روزها تمامیت فوتبال ایران در پایتخت خلاصه شده بود و ظاهراً این خطر را مک‌لنان با پوست و گوشتش درک کرده بود که می‌گفت «تمرکز فوتبال در تهران در واقع خطری جدی برای رشد فوتبال در یک سطح عالی است و برگزاری قهرمانی باشگاه‌های ایران (لیگ تخت جمشید) نوعی خوشامدگویی به اصلاح این اشتباه است. برای اینکه سطح فوتبال در ایران بالا رود تردیدی نیست که باید تیم‌های پرقدرتی در خارج از پایتخت توسعه یابند و اگر استعداد در خارج از تهران توسعه یابد سطح فوتبال باشگاهی ترقی خواهد کرد. من معتقدم فوتبال ایران در حال توسعه دامنه‌داری است و دیگر در تهران باشگاه‌های کوچک لقمه آسانی برای باشگاه‌های بزرگ نیستند.» مک‌لنان خاطرنشان کرد: «قدم دیگری که در این‌ راه صحیح برداشته شده برگزاری جام جوانان است که ۱۳۰۰ تیم از سراسر کشور را در برگرفته است. ما باید قلیچ‌خانی‌ها و کاشانی‌های بسیاری پیدا کنیم. ما باید آنها را پیدا کنیم حتی اگر در کوچکترین دهات به جست‌وجو بپردازیم اما می‌توانید یقین داشته باشید که اینها وجود دارند.»

۱۲- فوتبال ایران در تمام دهه‌های سی تا پنجاه غیر از مربیان مطرحی مثل اوفارل تمام‌امیدش را در استخدام مربیان و مدرسین اروپای شرقی زد و در آخرین نوبت قبل از انقلاب مستر یاکودیچ را آورد. همان مستر چشم‌روشن یوگسلاو که در زمستان ۵۵ برای هدایت تیم ملی جوانان ایران وارد تهران شد و به محض حضور در تمرینات تیم ملی جوانان برای تکتک بچه‌ها یک پرونده اختصاصی برای ثبت مشخصه‌های فیزیولوژیک و سایکولوژیک و نیز خصوصیات فردی‌شان ساخت اما تنها یک دیالوگ طلایی از او برای فوتبال ما به یادگار ماند که می‌گفت «بازیکن تیم ملی نباید دروغ بگوید.» شاید اگر یاکودیچ خود دروغ‌گویی را بلد بود تا سال‌های سال در ایران دوام می‌آورد! او یک بار هم تیم ملی جوانان ایران را به جام جهانی جوانان در تونس برد و در بین راه مشخص شد که ایرانی‌ها با مربی رثال مادرید نیز برای جایگزینی حشمت در جام جهانی ۱۹۷۸ مذاکراتی را کرده‌اند اما به جای جدی‌ای نرسیده است. ابوالفضل جلالی که همراه تیم ملی جوانان ایران در سال ۵۶ به قهرمانی جوانان جهان در تونس اعزام شده بود در توقف بین راهی تیم ملی جوانان در شهر رم وقتی دیده‌بوسی یاکودیچ سرمربی تیم ایران را با میلیانیچ مربی تیم رثال مادرید دیده بود پا پیش گذاشته و از او درباره تیم ملی بزرگسالان پرسیده بود و میلیانیچ بعد از کلی توصیف و تعریف از تیم ما که در جشنواره ۷۵ سالگی رثال به دل خیلی‌ها خوش نشسته اظهار علاقه کرده بود که ایرانی‌ها تا کنون با من مذاکراتی غیر مستقیم داشته‌اند اما به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم. او ضمن اظهار علاقه به هدایت تیم ملی قهرمان آسیا گفته بود با کمال میل حاضر است روی تیمکت ایران بنشیند. اتفاقی که سال‌ها بعد با حضور یک مربی دیگر رثالی به نام کی‌روش به بار نشست. بالاخره تیم ملی ما در طول ۷۳ سالی که از مربیان خارجی استفاده کرده در کنار مربیان پنج زاری البته گوشه چشمی هم به نامبروان‌ها و شهرها داشته است اما در مجموع پول‌هایش را برای پنج‌زاری‌ها و صابون‌پزها بیشتر خرج کرده است.



راجرز گفت که بعداز تمرین ، آب دریا برای ساقهای شما مفید است . پس بعداز آنکه مدتی بچه‌ها را در خیابانهای بیروت خواند ، آنها را به ساحل مدیترانه برد و به اتفاق از کنار آب زهررفتند . این یکی از بررگرترین دلخوشی‌های بچه‌ها در بیروت بود !